

Analyzing the Role of Neo-patrimonialism on the Dysfunction of Modern Institutions in the Pahlavi Period (Case Study: Army and Bureaucracy)

Mehdi lakzi  | Hojat Darvishpur  | Athary Asadola  | Mahmoodi Morteza 

١. Ph.D.Student.Department of political science, Islamic Azad University Central Tehran Branch, Tehran, Iran.E-mail:ir_mehdi_lakzi@yahoo.com

٢. Corresponding Author, Assistant Professor, Department of political science, Islamic Azad University Central Tehran Branch, Tehran, Iran. E-mail: dr.darvishpur2018@yahoo.com

٣. Assistant Professor, Department of political science, Azad University of Takestan, Qazvin, Iran. athary.asadolah@yahoo.com.

٤. Assistant Professor, Department of political science, Islamic Azad University Central Tehran Branch, Tehran, Iran.E-mail: mor.mahmoodi@iauctb.ac.ir

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 30Jan 2021

Received in revised

form: 26May 2021

Accepted:10Augu 2021

Published online:23Octo202

Keywords:

Iran,

First Pahlavi,

Second Pahlavi,

Modernization,

Neo patrimonialism.

The purpose of this article is to study how the Pahlavi neo-patrimonial system confronts two new institutions arising from the formation of the modern government in Iran, namely the army and the bureaucracy, and its impact on the functioning of these institutions. In Weber's analysis of the state, the traditional Iranian state was an individualistic state, based on the hierarchy and domination of patronizing relations between the ruler and the court, which ensured its continuity through a set of political strategies in accordance with patrimonial relations. The quasi-modern Pahlavi government was the first organized government in Iran to emerge based on the expansion of bureaucratic institutions and the modern army. However, the combination of the Neo-patrimonialism character of this state with modern structures imported from the West led to a change in the nature and function of these structures. The hallmark of Neo-patrimonialism was the combination of features of traditional patrimonialism such as individualism, the dominance of patronizing relations, and the personalization of power with the institutions of the modern state. Based on the issues mentioned, this study, based on descriptive-analytical method, seeks to answer the question that what effect has Pahlavi neo-patrimonialism had on the functioning of the military and bureaucracy? Findings show that Pahlavi neo-patrimonialism has affected modern institutions in the absence of strong and independent classes as a social base as well as the weakness of private property and has made them the heart of nature. In this sense, the combination of the characteristics of the traditional monarchy with the neo-patrimonialism of Pahlavi in the structure of modern institutions deprived them of their main functions and weakened the capabilities of institutions such as the bureaucracy and the army.

Cite this article: lakzi Mehdi, Darvishpur Hojat, Athary Asadola, & Morteza Mahmoodi. (2022). Analyzing the Role of Neo-patrimonialism on the Dysfunction of Modern Institutions in the Pahlavi Period (Case Study: Army and Bureaucracy). *Journal of Historical Researches of Iran and Islam*, Vol ١٥.No29. Pages 407-433. DOI: 10.22111/JHR.2021.36091.2961

© The Author(s). lakzi Mehdi, Darvishpur Hojat, Athary Asadola, & Morteza Mahmoodi

Publisher: University of Sistan and Baluchestan



DOI: 10.22111/JHR.2021.36091.2961 0

بررسی نقش نوپاتریمونیالیسم بر کژکارکردی نهادهای مدرن در دوره پهلوی مطالعه موردی: ارتش و دیوانسالاری

مهدی لکزی^۱ | حجت الله درویش پور^۲ | اسدالله اطهری^۳ | مرتضی محمودی^۴

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی مسائل ایران، واحد تهران مرکزی دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. mehdi_lakzi@yahoo.com
۲. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول): dr.darvishpur2018@yahoo.com
۳. استادیار گروه علوم سیاسی واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، قزوین، ایران. athary.asadolah@yahoo.com
۴. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. mor.mahmoodi@iauctb.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	هدف این مقاله بررسی نحوه مواجهه نظام نوپاتریمونیالیستی پهلوی با دو نهاد جدید برخاسته از تشکیل دولت مدرن در ایران یعنی ارتش و دیوانسالاری و تاثیر آن بر کارکرد این نهادها است. در تحلیل وبری از دولت، دولت سنتی ایران دولتی فرد مدار، مبتنی بر سلسله سالاری و سیطره مناسبات حامی پرورانه حاکم و دربار بود که تداوم خود را از طریق مجموعه ای راهبردهای سیاسی مطابق با مناسبات پاتریمونیالیست تضمین می کرد. دولت شبه مدرن پهلوی، نخستین دولت متشکل در ایران بود که بر پایه بسط نهادهای بروکراتیک و ارتش مدرن پدیدار شد. با این حال ترکیب ویژگی نوپاتریمونیالیستی این دولت با ساختارهای مدرن وارداتی از غرب به تغییر ماهیت و کارکرد این ساختارها منجر شد. وجه مشخصه نوپاتریمونیالیسم این نظام، تلفیق ویژگی هایی پاتریمونیالیسم سنتی چون شخص محوری، سیطره مناسبات حامی پرورانه و شخصی سازی قدرت با نهادهای دولت مدرن است. براساس مباحث مطرح شده، این پژوهش با تکیه بر روش توصیفی- تحلیلی در صدد پاسخ به این پرسش است که نوپاتریمونیالیسم پهلوی چه تاثیری بر کارکرد نهاد ارتش و دیوانسالاری داشته است؟ یافته های پژوهش نشان می دهد، نوپاتریمونیالیسم پهلوی در فقدان طبقات مستقل و نیرومند بعنوان پایگاه اجتماعی و نیز ضعف مالکیت خصوصی بر نهادهای مدرن اثر گذاشته و آنها را قلب ماهیت کرده است. بدین معنا ترکیب ویژگی های پادشاهی سنتی با وجهه نوپاتریمونیالیسم پهلوی در ساختار نهادهای مدرن آنها را از کارویژه های اصلی خود دور ساخت و به تضعیف قابلیت های نهادهایی چون دیوانسالاری و ارتش انجامید.
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۱۱ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۳/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۱۹ تاریخ نشر آنلاین: ۱۴۰۰/۰۸/۰۱	
واژه‌های کلیدی: ایران، پهلوی اول، پهلوی دوم، مدرنیزاسیون، نوپاتریمونیالیسم.	

استناد: لکزی، مهدی؛ درویش پور، حجت الله؛ اطهری، اسدالله؛ محمودی، مرتضی (۱۴۰۰). بررسی نقش نوپاتریمونیالیسم بر کژکارکردی نهادهای مدرن در دوره پهلوی مطالعه موردی: ارتش و دیوانسالاری. *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، دوره ۱۵، شماره ۲۹، ص: ۴۳۳-۴۰۷.

DOI: [10.22111/JHR.2021.36091.2961](https://doi.org/10.22111/JHR.2021.36091.2961)

مقدمه

با شروع سده نوزدهم میلادی، ایران به دنبال نمونه ای از مدل نوسازی غربی، گام در مسیر نوگرایی نهاد که در فرجام نهایی، به شکل گیری روحیه نخواستی و تجدد، بویژه در جنبش بیداری فکری عصر قاجار منجر شد. انقلاب مشروطه روایتگر آغاز تکوین ساخت دولت مدرن بوده است. اهداف انقلاب از جمله حکومت قانون و تحدید قدرت خودکامه با ایجاد دولت پاتریمونیا ل غیر قابل اجرا شدند. اما دعوی دیگر آن همچون نوسازی فرهنگی و اصلاحات بوروکراتیک در نتیجه تشکیل ساخت دولت متمرکز تحقق یافتند. با استقرار دولت پهلوی، این دولت در عرصه های مختلف، مدرنیسم را وارد ایران کرد. رضاشاه پس از به دست گرفتن امور سیاسی مملکت، برای ساخت نهادهای مدرن با اخذ الگوهای غربی و بدون تطابق عقلانی با شرایط فرهنگی و تاریخی ایران مبادرت کرد. اصلاحات و نوسازی اقتدارگرایانه در حوزه های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی نظیر اصلاحات ارضی، آموزش، خدمات عمومی، فرهنگی باعث تغییر در ساختار اجتماعی سیاسی ایران گردید ولی در بعد سیاسی خصوصا در عرصه رشد نهادهای مدنی و توسعه حقوق فردی، آزادی، برابری و حاکمیت قانون و دموکراسی تحول عمیقی رخ نداد. محمدرضا پهلوی نیز همانند پدرش بر سه ستون نیروهای مسلح، دیوانسالاری و شبکه حمایتی دربار متکی بود. وی علاوه بر ارتش، که بودجه عظیمی را صرف تجهیز و خرید سلاحهای جدید برای آن می نمود، سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی را نیز گسترش داد. بنیادهای بزرگ وابسته به دربار (مانند بنیاد پهلوی) کنترل بخش مهمی از درآمدها را در دست داشتند. به همین سان دیوانسالاری عظیم پهلوی نیز به توزیع ثروت در میان کارکنان دولت می پرداخت و از این راه گروه هایی را همراه حکومت می نمود. دولت پهلوی به لحاظ ماهوی با قاجاریه که از اشکال پاتریمونیا لیسیم (Patrimonialism) است، تفاوت دارد و این تفاوت را می توان در ترتیبات مدرنیزاسیون این دولت مشاهده کرد که به همین دلیل میتوان آن را جزء اشکال اقتدار نوپاتریمونیا ل (nopatrimonial) طبقه بندی کرد. نوپاتریمونیا لیسمی که تا حدودی مدرنیزه شده و بوروکراسی آن کم و بیش عقلانی گردیده، کمتر از ملاکها و عوامل سنتی و دینی برای مشروعیت بخشی به خودش استفاده می کند و در واقع، نوعی شبه مدرنیزاسیون را در درون پاتریمونیا لیسیم به وجود آورده است. هدف این مقاله بررسی نحوه مواجهه نظام نوپاتریمونیا لیسیتی

پهلوی با دو نهاد جدید برخاسته از تشکیل دولت مدرن در ایران یعنی ارتش و دیوانسالاری و تاثیر آن بر کارکرد این نهادها است. براین اساس، پرسش اصلی مقاله چنین است: نوپاتریمونیالیسم پهلوی چه تاثیری بر کارکرد نهاد ارتش و دیوانسالاری داشته است؟ در پاسخ به این سوال فرضیه مقاله چنین است: حکومت پهلوی، با ایجاد دو نهاد مدرن ارتش و دیوانسالاری از الگوی فرمانروایی سنتی سلطنت ایرانی جدا گشت، اما رسوخ سرشت نوپاتریمونیالی پهلوی در این نهادها باعث از دست رفتن استقلال ارتش و تضعیف دیوانسالاری شد و آنها را به ابزار قدرت شخصی حاکم و کارگزاران وفادار وی بدل کرد و از آن به نفع حفظ و بازتولید قدرت شخصی استفاده نمود. این پژوهش ترکیبی از روشهای توصیفی و تحلیلی است و گردآوری اطلاعات مبتنی بر منابع کتابخانه ای است.

پیشینه پژوهش

مطالعات مربوط به ساز و کارهای تحول درون رژیم های نوپاتریمونیال چندان غنی نیست و جز چند نمونه انگشت شمار که در سنوات اخیر ارائه شده کار چندانی در این زمینه به چشم نمی خورد. پاره ای از نویسندگان به عوامل و بازیگران سیاسی عطف توجه کرده اند، گروهی جبرهای ساختاری را در تعیین سمت و سوی تحولات برجسته نشان داده اند برخی به مراحل گذار عنایت کرده و جمعی، پیامدها و بدیل ها را مورد پژوهش قرار داده اند. مقاله «مدرنیسم و شبه پاتریمونیالیسم» (۱۳۸۵) نوشته ابراهیم توفیق به بررسی شکل گیری و تطور دولت در عصر مشروطه (دوران سلطنت پهلوی) بر اساس نظریه دولت پسااستعماری میپردازد. نویسنده در این مقاله به علل فروپاشی رژیم پهلوی می پردازد و معتقد است عدم نهادینه سازی ساختار پاتریمونیالیستی موجب فروپاشی رژیم پهلوی شده است. مقاله «تاثیر فرهنگ پاتریمونیالیستی بر توسعه فرهنگی دوره قاجاریه و پهلوی» (۱۳۹۷) نوشته حسین فرزانه پور و دیگران، از منظر ساختار کارگزار به موانع توسعه فرهنگی در رژیم قاجار و پهلوی پرداخته است. استفانی کرونین در کتاب «رضاشاه و شکل گیری ایران نوین» (۱۳۸۳) کوشیده است تحولات ایران را در این دوران در بخش های مختلف از جمله بازسازی دولت، روابط خارجی، تحول در لباس و آموزش و پرورش، زنان و برخورد دولت با

عشایر مورد بررسی قرار دهد. این کتاب شامل مجموعه مقالاتی است که در واقع گزارشی تحلیلی از حوزه مورد مطالعه خود هستند و رویکرد واحدی بر آنها حکم فرما نیست. کتاب «تجدد آمرانه» (۱۳۹۸) نوشته تورج اتابکی در زمینه ای مشابه کتاب کرونین به مطالعه می پردازد، با این تفاوت که نگاهی تطبیقی به ایران و ترکیه در دهه های آغازین قرن بیستم دارد؛ دو کشوری که روند مشابهی را طی می کردند. در این کتاب، مفهوم مدرنیزاسیون از بالا یا تجدد آمرانه مفهوم مرکزی مقالات را تشکیل می دهد و محققان درباره تحولاتی که دولت رضاشاهی و آتاتورکی به جامعه های خود تحمیل کردند و در برخی موارد واکنش مردم را به این تحولات مورد بررسی قرار می دهد. هوشنگ شهبابی و خوان لینز در کتاب «نظام های سلطانی» (۱۳۸۰) در تبیین ویژگی های نظام نوپاتریمونیال تلاش کرده اند تا این نوع از نظام ها را براساس شخص گرایی حاکمان، ریا کاری قانونی آنها و اقتصاد سیاسی و پایگاه اجتماعی نظام آنها بررسی کنند. آنها با بیان اینکه این خصایص با ویژگیهای نظام نوپاتریمونیال پهلوی منطبق است، به ویژگی های دیگری همچون اتکا به نیروی خارجی و آسیب پذیری بالای این نوع نظامها نیز اشاره کرده اند. این مقاله به دنبال فهم چگونگی اثرگذاری نوپاتریمونیالیسم بر ساختارهای مدرن شده در عصر پهلوی است. تمرکز ما در اینجا بر تاثیر نوپاتریمونیالیسم پهلوی بر مدرنیزاسیون نظامی و دیوانسالاری است.

چارچوب نظری

مفهوم پاتریمونیالیسم را نخستین بار ماکس وبر ابداع کرد. وی با تفکیک سه گانه انواع اقتدار به سنتی، کاریزماتیک و قانونی (بوروکراتیک) نوع خاص و افراطی آن در وجه سنتی را اصلی ترین شاخص این مفهوم می داند (وبر، ۱۳۹۳: ۴۵). وبر پاتریمونیالیسم را نوعی حاکمیت سیاسی سنتی می داند که در آن یک خاندان پادشاهی، قدرت را از طریق دستگاه عریض اداری به شکل اجبار آمیزی اعمال می کند. در نظریه وبر، برجسته ترین نمونه مشروعیت سنتی مربوط به نظام های پاتریمونیال بروز یافته است که شاخصه های آن، نفوذ خویشاوندان و بستگان حاکم در دستگاه های حکومتی، بی نظمی سیستم دولت و اقدامات فراقانونی است؛ افزون بر این، ماکس وبر مشخصه اصلی نظام پاتریمونیال را

«وجود یک دستگاه اداری و نظامی وابسته به شخص حاکم» می‌داند (وبر، ۱۳۹۳: ۳۶۴). در برابر دیوانسالاری مدرن که سمبل عقلانیت و مراودات غیرشخصی است، دیوانسالاری پاتریمونیا با وجوه ممیزه ای مانند وابستگی به شخص حاکم، سیطرهٔ مناسبات حامی پرورانه، قرار گرفتن دربار شاهی در مرکزیت دولت، تعریف می‌شد (وبر، ۱۳۹۳: ۴۱۸-۴۱۷). در گونه شناسی وبر، پاتریمونیا لیسیم در شرایط مدرن تبدیل به نوپاتریمونیا می‌شود (Nehme, ۲۰۱۶: ۳۵). اقتدار سلطانی، وجه افراطی پاتریمونیا لیسیم است که تعاریف متعددی از آن به دست داده‌اند. خوان لینز در تعریف نوپاتریمونیا لیسیم می‌گوید: «اگر دولت پاتریمونیا، به طور سطحی نوسازی شود، به جنبه سلطانی نزدیک می‌شود؛ در این صورت، نظام خودکامه ای شکل می‌گیرد که شالوده اطاعت از حاکم، دیگر نه سنت است، نه اینکه فرمانروا نماینده عینی یک ایدئولوژی است، نه آن که وی حائز رسالت فرهی یگانه ای است، بلکه فقط آمیزه ای از خوف و رجا و منع و عطا، اطاعت را نهادینه می‌کند.» (Linz, cited in Chehabi, ۱۹۹۰). گودوین و اسکاچ پل می‌گویند: در رژیم نوپاتریمونیا لیسیم قدرت سیاسی در دست فرمانده دیکتاتور متمرکز است که اجازه تثبیت هیچ گروه با ثبات سیاسی را در سپهر سیاسی را نمی‌دهد (Goodwin & Skochpol, ۱۹۸۹). در نظام نوپاتریمونیا لیسیم، مقام صاحب قدرت، اتکایی به ایدئولوژی یا قانون ندارد. قلمرو مابین منافع عمومی و خصوصی مبهم است و صاحب منصبان به دلیل افزایش منزلت و ثروت، پست‌های اداری را اشتغال می‌کنند. به جبران این بخشش مادی، تحت‌الحما یگان پشتیبانی و اطاعت‌های گوناگون را به نفع حامیان ساماندهی می‌کنند و همه اختیارات تصمیم‌گیری را به بالا ارجاع می‌دهند (Ratton & VandeWalle, ۱۹۹۴: ۴۵۳, ۸۹). ساموئل هانتینگتون (Samuel. Huntington) نیز از رویکرد دیگر و از نگاه وبر بر ویژگی‌های متفاوت تری از نوپاتریمونیا لیسیم تأکید می‌کند. از نظر او بخشش و هبه، خویشاوند پروری، رفیق‌بازی و فساد، چهار ویژگی اصلی نوپاتریمونیا لیسیم است. (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۹۱).

از ویژگی‌های دیگر نظام‌های نوپاتریمونیا لیسیم، فساد گسترده و تام در اجرا و ارکان اداری آن است. زیرا خودکامه نوپاتریمونیا لیسیم برای صیانت از اقتدار خود به توزیع عطایا می‌پردازد و همین‌بده بستانه‌های

غیر رسمی فساد را دامن میزند (Snyder, ۱۹۹۲: ۲۸). ساختار اداری دولت‌های اقتدارگرایی نوپاتریمونیال مدرن است و تصمیمات در آن، از سوی پلیس و دستگاه قضایی پشتیبانی می‌شوند (Lewis, ۲۰۱۲: ۸). در این نوع رژیم‌ها (برخلاف رژیم‌های پاتریمونیال) ظاهراً، قلمرو خصوصی و عمومی از یکدیگر منتزع شده اند اما در عمل، تفکیکی ابدی میان این دو حیطه وجود ندارد. عزل و نصب‌ها و شیوه توزیع ثروت در این نظام‌ها، به عقیده شخصی حاکم بستگی دارد و ساختارهای رسمی، چندان نقش ندارند؛ البته برعکس نظام‌های پاتریمونیال، ساختارها، بی‌تأثیر نیستند و می‌توان نقشی حداقلی برای آنها قایل شد (Nawaz, ۲۰۰۸: ۲). هوشنگ شهبابی و خوان لینز (Chehabi, Linz)، حکومت شاه از سالهای ۴۲ تا ۵۷ را با ویژگیهای نظام نوپاتریمونیال منطبق دانسته اند. به باور آنها در یک نظام نوپاتریمونیال که فضای سیاسی آن بسته شده و جامعه مدنی مستقلی شکل نگرفته، علی‌القاعده هر انقلابی که بر پا شود خصلتی توده وار و پوپولیستی به خود می‌گیرد. رانتیر بودن سیستم، ساخت سلطانی قدرت را تشدید می‌کند؛ در کنار این خصلت، دولت خود را از جامعه مدنی مستقل می‌داند که این امر به تقابل مخالفان با دولت دامن زد (شهبابی و لینز، ۱۳۸۰: ۵۵).

یکی از عمده ترین تمایزهای میان نظام سلطانی با نظام پاتریمونیال در همین اعمال سلطه بدون محدودیت حاکم بوده است. بر همین اساس، دوره حکومت نوپاتریمونیالیستی رضاشاه را باید سالهای ۱۳۱۲-۱۳۲۰ و دوره حکومت نوپاتریمونیالیستی پسر او را ۱۳۴۲-۱۳۵۷ دانست. پدر و پسر در این دوره‌ها به تمرکز بیشتر قدرت و تشدید خودکامگی پرداختند. طبیعی است که خودکامگی هیچ نوع نهاد نمایندگی واقعی را بر نمی‌تابد. بنابر این گرچه در چنین نظامهایی ممکن است احزاب نیز وجود داشته باشد، اما وجود آنها نه به معنای دموکراتیک بودن بلکه ریاکاری قانونی آنهاست (افضلی، ۱۳۹۵: ۹۲). با توجه به مباحث پیشین، می‌توان به الگویی تحلیلی برای پیوند این عامل ساختاری با کژکارکردی نهادهای مدرن دست یافت. حکومت‌های نوپاتریمونیال با ویژگی‌هایی چون پایگاه اجتماعی محدود، فساد، شخصی بودن قدرت، ریاکاری قانونی، نوعی اجرای قوانین شخصی شده را اجرا می‌کنند. ماهیت دل‌به‌خواهی حکومت، کارکرد نظامی نهاد ارتش را به سوی حفاظت از حاکم پاتریمونیال سوق می‌دهد. از سوی دیگر با تضعیف ساز و کارهای مدنی، نهادهای غیرمدنی بال و

پر خواهند گرفت، ضمن اینکه رویه های قانونی نیز مخدوش و لذا فضا برای توسعه سیاسی و همچنین سرمایه گذاری و اجرای برنامه های توسعه محور نیز نامساعد می شود.

ویژگیهای نوپاتریمونیال حکومت پهلوی

با مذاقه در ماهیت حکومت پهلوی می توان ویژگی های یک نظام نوپاتریمونیال را مشاهده کرد. این ویژگیها شامل عناصر ذیل می باشد:

۱- شخصی بودن قدرت

فردی بودن سیاست یکی از ویژگی های مهم حکومت پهلوی بود و مردم در این نوع نظام سیاسی از صحنه کنار گذاشته شده بودند. گروههای مخالف نیز صرفا تا آنجا تحمل و به گونه ای ظاهری در عرصه سیاست مشارکت داده می شدند که به قدرت شخص حاکم خللی وارد نکنند. در نظام نوپاتریمونیال، قدرت سیاسی در انحصار سلطان است و قدرت شخصی هیچ نوع نظارت عمومی را بر نمی تابد. در عصر رضا شاه، شخصی شدن قدرت، با وجود دستگاه دیوانی و نظام حقوقی مدرن، در صورت بندی نهایی به اجرای مصوبات شاه می پرداختند. خاستگاه نظامی رضا شاه، ارتش را به مهمترین نهاد نوپاتریمونیالیستی حکومت بدل کرد؛ به گونه ای که حفظ سلطنت و تداوم قدرت شخصی شاه جایگزین تامین منافع ملی می شد (سردارآبادی، ۱۳۹۵: ۳۳۰). در حکومت محمد رضا پهلوی نیز دستگاه اداری که رکن اساسی ساختار اجرایی حکومت بود مستقل از قدرت شخصی شاه عمل نمی کرد و عملا مجری فرامین وی بود.

۲- حامی پروری

از ویژگی های دیگر دولت های نوپاتریمونیال، وجود رابطه حامی پیرو یا به اصطلاح کلینتالیسم است. در رژیم های نوپاتریمونیال اعطای مناصب اداری عمومی و امتیازات به عنوان مرحمتی به مقربان است. در عوض این هبه های مادی، تحت الحمایگان حمایت ها و تمکین های گوناگون را به نفع حامیان بسیج می کنند و همه اختیارات تصمیم گیری را به بالا ارجاع می دهند Van De (۴۵۳: ۱۹۹۴, Bratton &Wale). این ویژگی در دوران حکومت پهلوی دوم در قالب حزب رستاخیز نمایان بود. پس از اعلام انقلاب سفید توسط شاه و تشکیل حزب واحد، تنها اعضای حزب

رستاخیز بودند که مناصب مختلف حکومتی را در میان خود تقسیم کرده و از راه عضویت در این حزب از رانت های حضور در قدرت بهره برداری کردند. بسیاری از اعضای حزب مالکیت شرکت های دولتی را در اختیار داشتند و بیم از دست رفتن امتیازات، آنان را به مقاومت در برابر برنامه های خصوصی سازی و توسعه وا می داشت. نتیجه این امر وجود فساد گسترده میان اعضای حزب حاکم بود. همچنین این گونه استدلال شده است که در دوره پهلوی دوم به دلیل نفوذ بالای شبکه حامیان شاه بر دولت، نفوذ پایین شبکه حامیان شاه بر دولت و نیز وابستگی شاه بر یک دولت ابرقدرت حامی (ایالات متحده) فرآیند انقلابی در ایران آغاز گشت (۳۸: ۲۰۰۲، Brownlee).

۳- ریاکاری قانونی

به باور شهابی و لینز، نظام نوپاتریمونیالیسم در ظاهر به ساز و کارهای دموکراتیک و قوانین اساسی احترام می گذارند اما حالت و کارکرد آنها کاملاً صوری است. در این گونه نظام ها، رقابت سیاسی در ظاهر میان نخبگان جریان دارد و نهادهای دموکراتیک مانند انتخابات و احزاب سیاسی، برای رقابت آنهاست اما مقدمات و شرایط آن مفقود است. این رژیم ها فضای سیاسی را تا آن حد تحمل می کنند که به تغییر نظام سیاسی منتهی نشود (او تاوی، ۱۳۸۶: ۷).

۴- سرمایه داری تحریف شده

یکی از ویژگی هایی که شهابی و لینز برای نظام های نوپاتریمونیالیسم ذکر می کنند توسعه اقتصادی نامتوازن است. اگرچه چنین نظام هایی دوره هایی از رشد اقتصادی قابل ملاحظه ای را تجربه می کنند اما در درازمدت شخص گرایی و فساد نظام سیاسی بر توسعه اقتصادی آنها تأثیر منفی بر جای می گذارد (شهابی و لینز، ۱۳۹۳: ۵۳). حاکم پاتریمونیالیسم با هدف مدرن ساختن نیروهای مسلح، گسترش دیوانسالاری و توان مالی دولت و بالا بردن توانمندی آن به منظور کنترل بیشتر جامعه و پرداخت هزینه حامی پروری حاکم در میان نخبگان به دنبال توسعه اقتصادی است، ضمن آن که قصد دارد با ایجاد رفاه نسبی، غیرسیاسی بودن جامعه را نیز تضمین کرده و تداوم بخشد (فرزاد پور، ۱۳۹۰: ۱۶۸). در نظام نوپاتریمونیالیسم پهلوی، کشور همچون ملک خصوصی بزرگی اداره

می شد که در آن مرزهای میان خزانه عمومی و ثروت خصوصی فرمانروا نامشخص است. این مالکیت انحصاری در ایران از طریق نفت محقق شده است.

تاثیر ساختار نوپاتریمونیال حکومت پهلوی بر نهادهای مدرن

تحکیم حکومت پهلوی به عنوان نخستین دولت مدرن پس از مشروطه، گسست از وضعیت دولت پاتریمونیال سنتی بود. این دولت بر آمده از کودتا، محصول ائتلافی از روشنفکران نوگرا و زبندگان نظامی بود. این دولت با استقلال از طبقات می کوشید تا ضمن از میان برداشتن طبقات و نیروهای مخالف نوسازی و تقویت ساختار دولتی، نوعی نوسازی از راس را تحقق بخشد (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۱۲-۲۸۴)

۱- ارتش

از ویژگیهای مهم نوسازی عصر پهلوی، تشکیل دولتی مقتدر و متمرکز بود، دولتی که با حفظ تمامیت ارضی کشور، شالوده انجام نوسازی و اصلاحات را در کشور فراهم سازد. چنین دولتی، آرمان بسیاری از کسانی بود که دغدغه پیشرفت کشور را داشتند (افشار، ۱۳۰۴: ۵-۶). ضرورت ایجاد ارتش منظم برای سازماندهی ساختار دولت، نخستین و پرهزینه ترین تلاش های رضاشاه را معطوف به ایجاد یک ارتش مدرن کرد (کدی، ۱۳۸۵: ۱۶۳). نیروهای نظامی در ایران تا قبل از سال ۱۳۰۰، اشکال مختلفی داشتند. معروف ترین و بزرگ ترین اینها نیروهای قزاق، ژاندارمری و بریگاد مرکزی بودند که به صورت نیروهای مسلح و پراکنده ای در ایران وجود داشتند (کرونین، ۱۳۸۳: ۱۸۹). «ارتش نوین ایران پس از روی کار آمدن رضاخان در سال ۱۲۹۹ و با در آمیختن بریگاد قزاق، ژاندارمری، بریگاد مرکزی و دیگر واحدهای تابع وزارت جنگ ایجاد شد. در این زمان، مجموع قوای رنگارنگ ایران شامل ۲۲۸۰۰ تن بدین شرح بود: ۱) دیویزون قزاق (۷۰۰۰ نفر)، ۲) ژاندارمری دولتی (۱۲۰۰۰ نفر)، ۳) بریگاد مرکزی (۱۸۰۰ نفر)، ۴) واحدهای تابع وزارت جنگ (۲۰۰۰ نفر). این قسمت ها هسته اصلی ارتش نوین را تشکیل دادند. ارتش نوین ایران (قشون هم شکل) در آغاز به موجب حکم عمومی شماره یک مورخه ۱۴ جدی ۱۳۰۰، از پنج لشکر، یک ارکان حرب و یک هیئت شورای قشونی در ارکان حرب کل قشون شکل گرفت که خود از پنج دایره ترکیب می شد و طرح کلی

متضمن شالوده این تشکیلات که نخستین سازمان منظم و پایدار ارتش ایران بود، فراهم شد» (قدیمی، بی‌تا: ۴۵)

افزایش بودجه ارتش از نمونه اقداماتی بود که در جهت تحکیم دولت نوسلطانی پهلوی صورت گرفت. بودجه ارتش رضاشاه و وزارت جنگ از سال ۱۳۰۷ - ۱۳۱۲ بیش از چهل درصد کل بودجه عمومی دولت بود. هزینه های نظامی در سال های بین ۱۳۱۳ - ۱۳۱۷ حدود ۲۶ تا ۳۸ درصد کل بودجه های عمومی دولت را به خود اختصاص می داد و این رقم از ۱۳۱۸ - ۱۳۲۰ به بیست درصد کاهش یافت. مهم ترین ماموریت ارتش گسترش اقتدار دولت مرکزی در سراسر کشور و حذف هر نوع قدرت خودمختار محلی بود. تا سال ۱۳۰۰ میزان تسلط دولت بر قدرت های محلی بسیار شدت گرفت و توازن پایتخت و ایالات به نفع تهران دگرگون شد. رضاشاه با ایجاد تشکیلات نظامی واحد به رشد طبقه ی متوسط جدید در ایران یاری رساند و طبقه افسران به عنوان بخشی از حاملان فرایند نوسازی در عرصه تغییرات اجتماعی، مؤثر واقع شدند (زهیری، ۱۳۸۱: ۱۲۶). رضاشاه از ارتش به عنوان وسیله ای برای ایجاد هویت ملی، تسریع آهنگ نوسازی و تغییر ساختار دولت استفاده کرد و با سرکوب شورش های عشیره ای و منطقه ای و قومی، به برقراری وحدت ملی دست زد. با این حال، دولتهای نوسلطانی از ارتش تنها در جهت کار ویژه اصلی آن یعنی جلوگیری از تهاجمات و تهدیدهای خارجی استفاده نکرده اند، بلکه آن را برای تضعیف نهادهای مدنی و سرکوب جامعه مدنی نیز به کار برده اند. بدیهی است که توسعه سیاسی به توازن قدرت سیاسی و عدم انباشت شدید قدرت نیازمند است، ولی انباشت قدرت از راه تشکیل ارتش نوین و سرکوبگر در دولت های نوسلطانی، مانع تحقق این امر می شود.

به مانند دوران رضاشاه در دوران محمدرضا پهلوی نیز شالوده نهادین و مهمترین ابزار ساخت دولت مطلقه جدید را ماشین سرکوب که متشکل از سازمان های پلیسی، جاسوسی و نیروهای مسلح بود، تشکیل می داد. دستگاه حکومتی محمدرضا شاه از سال ۱۳۲۴ به بعد، یعنی پس از پایان جنگ جهانی دوم و خروج نیروهای روس از ایران، دائما کنترل خود را از طریق نیروهای مسلح بر جامعه ایران افزایش داد. بالاخص پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه کنترل خود را بر فعالیت های مردم

تنگ تر و شدیدتر و همزمان قدرت خود را در بوروکراسی های نظامی و انتظامی و اطلاعاتی تشدید کرد. در عصر پهلوی دوم، نظامی گری، چهل درصد بودجه کشور را در فاصله سال های بین -۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰ به خود اختصاص داده بود. در دوره پهلوی دوم بخش بزرگی از درآمد نفت صرف خرید تجهیزات گران قیمت تسلیحاتی و ایجاد صنایع کوچک مهمات سازی در تهران و شهرهای دیگر می شد (آوری، ۱۳۷۲: ۲۰۹). در فاصله سالهای ۱۳۵۳ - ۱۳۰۹، هزینه های دفاعی از ۱/۹ میلیارد دلار به ۹ / ۹ میلیارد دلار افزایش یافت. از لحاظ رسمی و طبق قانون اساسی، شاه فرمانده کل قوا بود و تنها او بود که اعلان جنگ و صلح و ترک مخاصمه می داد. از طرف دیگر مطابق قانون، ارتش و نیروهای مسلح موظف بودند به شاه و میهن سوگند یاد کنند، به شاه وفادار باشند و بکشند که شکوه و عظمت ایران باستان را با دفع تهدیدات خارجی تجدید کنند و پاس بدارند (کاتوزیان، ۱۳۷۵: ۵۵-۵۰). در ده سال اول پادشاهی محمدرضا شاه، ارتش توانست به وظیفه قانونی خود به نحو شایسته ای جامه عمل بپوشاند. شاه با استفاده از نیروهای مسلح، جنبش های خود مختار آذربایجان و کردستان را در فاصله سالهای ۱۳۲۶-۱۳۲۴ که مورد حمایت شوروی بودند، در هم شکست. باز پس گرفتن آذربایجان و سرکوب جنبش کردستان اهمیت ایدئولوژیک ویژه ای برای محمدرضا شاه داشت، چرا که شکست خفت بار شهریور ۱۳۲۰ ارتش ایران در مقابل قوای اشغالگر روس و انگلیس را جبران می کرد. از کودتای ۲۸ مرداد به بعد، ارتش و نیروهای مسلح به مثابه یک نیروی فرمانبر و سرکوبگر، برای حفظ کیان دولت نوسلطانی و جنگ با مردم، مطرح و مورد استفاده قرار گرفتند. بعد از کودتای ۱۳۳۲ و کشف شاخه افسران حزب توده در ارتش در فاصله سالهای ۱۳۲۸-۱۳۲۷ و نیز توطئه کودتای سرلشکر قرنی در سال ۱۳۳۷، شاه مصمم شد شخصا کنترل ارتش را به دست گیرد و بر ترفیع و کنترل امیران ارتش نظارت داشته باشد. این کار با زیر نظر گرفتن و اعطای پاداش، حقوق، مسکن، مقام های دولتی و صنعتی به ارتشیان انجام می شد. از ابتدای تأسیس ارتش شاهنشاهی، رضاشاه ساختار ارتش را به گونه ای شکل داد که «اداره همه امور از جزئی ترین چیزها تا کلی ترین آنها توسط خود شاه انجام می شد» (یکرنگیان، ۱۳۸۴: ۴۰۶) این وضعیت در زمان محمد رضا نیز تداوم یافت چنانکه ارتشبد جم می گوید: «اختیارات از تمام رده ها گرفته شده بود.

یعنی هر چه مسائل مهم و بزرگ بود آخرش موکول می شد به اینکه برود ستاد بزرگ ارتشتاران و به شرف عرض برسد و اعلیحضرت تصویب کنند. هیچ کس جرأت نمی کرد کاری بکند. حتی مسائل خیلی کوچک مثلاً اینکه یک نفر ستوان می خواهد به زیارت کربلا برود باید بیاید به شرف عرض برسد. روی همین اصل، افسرها شخص اعلیحضرت را می شناختند. حتی آیین نامه انضباطی ارتش قید کرده بود هر فرماندهی در هر مقامی که هست در حقیقت به نمایندگی اعلیحضرت فرمانده است. یعنی به نام ایشان فرماندهی می کند. اگر مثلاً فرمانده دسته است یعنی به نام ایشان فرماندهی می کنند. یعنی پنجاه نفر سرباز زیر امرش هستند. برای این نیست که او را مأمور کرده اند و به او گفته اند تو فرمانده این عده هستی. این آدمی است که نماینده شاه است برای این پنجاه نفر. چنین ارتشی البته چشمش به این بود که دستگاه اعلیحضرت دستور بدهد و اگر اعلیحضرت دستور نمی داد، اصلاً نمی خواستند دستور بدهند» (مهدوی، ۱۳۷۲: ۷۸-۱۷۷)

از دهه ۱۳۴۰ به بعد ارتش به عنوان مهم ترین ابزار دولت نوپاتریمونیال عملاً در کنترل شاه بود و دولت از طریق ارتش، جامعه را کنترل می کرد. در کنار ساواک، دو سازمان امنیتی دیگر نیز به نام های بازرسی شاهنشاهی و رکن ۲ ارتش وجود داشت. مهم ترین کار ویژه سازمان بازرسی شاهنشاهی که ریاست آن را حسین فردوست بر عهده داشت، نظارت بر ساواک، جلوگیری از توطئه های نظامی و ارائه گزارشهایی درباره فعالیت های مالی خانواده های ثروتمند بود (کرونین، ۱۳۷۷: ۲۴۲). سازمان دوم یعنی رکن ۲ ارتش در سال ۱۳۴۲ تأسیس شد. این سازمان به عنوان بخشی از تشکیلات نیروهای مسلح، نه تنها اطلاعات سری نظامی را گردآوری می کرد بلکه دو سازمان ساواک و بازرسی شاهنشاهی را از نزدیک زیر نظر داشت. بدین ترتیب در عصر پهلوی، از بین چهار پایه و چهره دولت مدرن (چهره مشروعیت بخش و قانونی، خدماتی، ایدئولوژیک و اجبار)، چهره نظامی و اجبار، در قالب استفاده از ارتش نخستین و شاید تنها راه حل مفید به نظر می رسید.

۲- دیوانسالاری

نظام اداری از مظاهر دولت های مدرن است. از ویژگی های نظام های توسعه یافته، استقلال نظام اداری با دیوانسالاری (بوروکراسی) از سیاست و جریانات سیاسی است. ماکس وبر،

دیوانسالاری را برای نظام های سیاسی مدرن، ضروری می داند و آن را به قفسه آهنین تشبیه می کند که می تواند سد راه توسعه سیاسی گردد. وی گردش نخبگان و پارلمان قوی را به منظور رهایی از استبداد دیوانسالاری پیشنهاد می کند. از ویژگی های نظام های سیاسی سلطانی، وابسته بودن نظام اداری به شخص حاکم است. دولتهای نوپاتریمونیال در جهت تجمیع بیشتر قدرت، نظام اداری و دیوانسالاری را در بست در اختیار می گیرند و مانع استقلال آن می گردند. در نظام های سیاسی نوپاتریمونیال، تقدم اداری وابسته و منفعل، غیررسمی بودن فرایند اداری، تبعیت مدیران از دستورات تصمیم گیران رأس هرم سیاسی و .. منجر به تمرکز و انباشت بیشتر قدرت می گردد. بدیهی است نظام اداری و قضایی وابسته سدی در مقابل توسعه سیاسی و ابزاری در سرکوب نهادهای مدنی خواهد بود. در این جا نظام اداری وابسته با اتخاذ قوانین سخت و آمرانه، مانع مشارکت آزادانه و قانونی نیروهای اجتماعی و سیاسی خواهد شد. رشد دیوانسالاری در دوره پهلوی اول قابل توجه است. چهار وزارتخانه سده نوزدهم (امور خارجه، داخله، مالیه و عدلیه) و سه وزارتخانه جدیدتر (فوائد عامه و تجارت، پست و تلگراف، و معارف و اوقاف) گسترش یافتند و یک نظام اداری تمام عیار را به وجود آوردند. سه وزارتخانه جدید شامل صنایع، راه و کشاورزی نیز به این مجموعه افزوده شد. رضاشاه سالهای حکومتش را با شکل گیری یازده وزارتخانه کامل به پایان رساند. در واقع، قصد او از تأسیس نهادهای جدید، گسترش سلطه از طریق گسترش قدرت دولت در همه ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی کشور بود. هرچند در نیمه اول سلطنت رضاشاه، طیفی از نویسندگان، متجددین و تحصیل کرده ها در توسعه ملی و نوسازی حکومت در ایران نقش آفرینی کردند اما از سال ۱۳۱۳ به بعد، چارچوب استبدادی باعث شد توسعه عمرانی نیز به دلایل داخلی و خارجی مختل گردد. روشنفکرانی که در تصرف قدرت توسط رضاشاه به او کمک کردند، پس از تثبیت دولت، به مجریان برنامه مدرنیزاسیون بدل شدند.

این برنامه نوسازی گستره وسیعی از اعمالی چون سرکوب قدرت های محلی، سکولار کردن ساختار قدرت و سرکوب نهادهای دینی (۷۱-۷۲: ۲۰۰۸، Azimi)، برقراری دیوانسالاری سراسری، ایجاد ارتش مدرن سراسری و غیره را شامل می شد. اما این روند دارای پیامدهایی متفاوت

بود و نتوانست روندی مداوم و خطی را در ایران ادامه داده و به علل مختلف همچون بی برنامه‌گی و فقدان مدیریت مدرنیزاسیون، پروژه ای، آمرانه و سلسله مراتبی (از بالا به پایین) بودن، یکجانبه گرایی و نگاه تک بعدی به توسعه، عدم تناسب توسعه اقتصادی با توسعه سیاسی و در یک جمله ناموزون بودن، سطحی بودن و بومی نبودن الگوی توسعه ناقص و معیوب ماند. به دنبال خروج رضا شاه از ایران در سال ۱۳۲۰ و با روی کار آمدن محمدرضا پهلوی وی با سرعت تمام توسعه و تقویت سه ستون نگه دارنده دولت خود را دوباره در پیش گرفت: ارتش، دیوانسالاری و دربار. محمد رضا رؤیای رضا شاه را برای تکوین یک ساختار دولتی فراگیر و گسترده تحقق بخشید. از مجموع سه ستون نگه دارنده دولت پهلوی، ارتش همچنان در موقعیت ترجیحی قرار داشت. شاه دوره جدید را با تغییر نام وزارت دفاع به وزارت جنگ آغاز کرد. منظور از این اقدام این بود که می خواست نشان دهد غیرنظامیان حق دخالت در مسائل نظامی ایران را ندارند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۲۷). پس از کودتای ۲۸ مرداد، دربار برای بازتولید غلبه نوپاتریمونیالیستی خود بر ساختار دولت سیاستی دوگانه در پیش گرفت. از سویی دربار ناچار از اعطای امتیازات متعددی به پایگاه های محافظه کار خود بود که نقش مهمی در احیای سلطنت ایفا کرده بودند. از سوی دیگر کابینه و به خصوص مجلس به مراکز مهم تأمین منافع آنها تبدیل شدند. حکومت محمدرضاشاه پهلوی، اقدامات وسیعی برای تکمیل جریان نوسازی ایران به ویژه از سال ۱۳۴۰ به بعد انجام داد که جدی ترین آنها اصلاحات ارضی و اعمالی جهت صنعتی نمودن کشور بود. پس از اجرای اصلاحات ارضی، ساختار سیاسی و اجتماعی روستا تغییر کرد و با زمیندار شدن یک میلیون و ۷۰۰ هزار خانوار روستایی، اساس مالکیت اربابی فروپاشید (ازغندی، ۱۳۸۲: ۱۹۰). پیامد این امر از منظر سیاسی، افزایش هژمونی دولت در مناطق روستایی بود. در حالیکه طبقات تازه، عمدتاً با روش اصلاحات و منش مطلقه دربار پهلوی و بی توجهی آن به قانون اساسی و پارلمانتاریسم، مواجه و از این روند ناراضی بودند، جامعه سنتی نسبت به فحوای اصلاحات غربگرایانه، مخالفت می ورزند. در نتیجه این اصلاحات، جامعه مذکور شئون اجتماعی و استیلای فکری و موقعیت ممتاز قدیم خود را از دست داد، و با رشد روابط سرمایه داری

و گسترش الیگارشیهای تجاری و صنعتی جدید، شیوه زندگی سنتی رو به افول نهاد (بشیری، ۱۳۸۶: ۷۲۳).

محمدرضا شاه برای تحکیم قدرت خود در جامعه در حال گذار ایران و ترمیم چهره نامطلوب ارائه شده از رژیم، تأکید خاصی بر دیوانسالاری و مدرنیزه کردن آن به عنوان نماد عقل‌گرایی و نوسازی ساختار قدرت در ایران داشت. بدین ترتیب، دیوانسالاری پس از ارتش و درآمدهای نفتی مهمترین ابزار قدرت دولت شاه را تشکیل می داد. دولت نوپاتریمونیال محمدرضا شاه همچنین جهت کسب پایگاه اجتماعی جدید و تحقق برنامه های نوسازی اقتصادی و اجتماعی خود، نیازمند تخصص و خدمات طبقه بوروکرات - تکنوکرات بود، به همین جهت بخش هنگفتی از بودجه کل کشور را به آموزش و پرورش و آموزش عالی اختصاص داده بود. لیکن وابستگی دستگاه دیوانسالاری به شخص شاه، غیر مشارکتی بودن نظام سیاسی و اداری، فقدان فضای باز سیاسی و در یک کلمه ساختار کلینتالیستی و نوپاتریمونیالیستی نظام پهلوی، مانع از انجام صحیح وظایف این طبقه شد. بدین ترتیب نظام دیوانسالاری دولت مطلقه پهلوی را می توان یک دستگاه اداری شبه بوروکراتیک - شبه سنتی نامید، چرا که به رغم برخورداری از برخی ویژگی های مدرن، به دلیل حاکمیت مناسبات شخصی - سنتی به نوع کاملاً عقلانی - قانونی تبدیل نشد. در دولت محمدرضا شاه دیوانسالاری، حداقل به لحاظ صوری، جلوه مدرن تری یافت و در دو دوره متمایز ویژگی های نوپاتریمونیالیستی قدرت شاه را به نمایش گذاشت. دوره اول از سال ۱۳۳۲ - ۱۳۴۲ را شامل می شود که پایگاه اجتماعی دولت مبتنی بر طبقات سنتی بود. در این دوره، از میان خانواده های سنتی و به ویژه زمین داران، حداقل چهل خانواده نخبه نقش مسلطی را در شکل دهی به دستگاه اداری داشتند (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۱۹). مناصب مهم سیاسی بین گروه کوچکی از نخبگان سنتی تقسیم شده بود و شاه از طریق روابط حامی پرورانه، سازمان اداری را تحت کنترل خود داشت. در واقع نخبگان سنتی که نفوذ مؤثری در بین اقشار مختلف به ویژه روستانشینان داشتند، حلقه واسطه دربار با جامعه بودند. در تمام این دوره، هیچ گاه دیوان سالاران، استقلال عملی در مقابل دربار به دست نیاوردند.

در دوره دوم که پایگاه اجتماعی رژیم مدرن شد، نه تنها تأثیری در ماهیت نوپاتریمونیالیستی دیوان سالاری رخ نداد بلکه ساخت شخصی روابط نمود بیشتری یافت و دیوان سالاری به عنوان برجسته ترین نماد سلطه قانونی یک دولت مدرن، به نحو گسترده تری به ابزار بلند پروازی های شاه بدل شد. در واقع اگر در مرحله اول، حضور نخبگان سنتی می توانست حداقل موانعی را در اعمال سلطه شخصی شاه ایجاد کند، در مرحله دوم با کنار رفتن این نخبگان فضای بیشتری برای قدرت نمایی و سلطه شخصی شاه خلق شد. روابط کلینتالیستی نهادینه شده در دوره اول که ریشه در دیوانسالاری شخصی دولت رضاشاه داشت، اکنون جای خود را به حلقه های شخصی تری از روابط می داد که شاه شخصا آنها را برگزیده بود. در واقع طبقه متوسط جدید تکنوکرات ها و کارمندان که خود را فراتر از سطح عمومی جامعه می پنداشتند یکسره به شخص شاه و عوامل او وابسته بودند (از غندی، ۱۳۷۹: ۱۲۶).

یافته‌های تحقیق

به گفته ی آیزنشتات، دولت‌های «نوپاتریمونیال» آن دسته از دولت‌های کمابیش مدرن شده‌ای هستند که در آنها حکومت به ظاهر بوروکراتیک مدرن و حزبی وجود دارد؛ ولی در حقیقت، فردی قدرتمند، نه از راه پیروی از قوانین غیرشخصی، بلکه بر پایه ی یک نظام گسترده ی پشتیبانی شخصی بر جامعه فرمان می‌راند. چنین دولت‌هایی ممکن است نمادهای دموکراتیک همچون پارلمان، احزاب سیاسی، قانون اساسی و انتخابات داشته باشند، ولی همگان به خوبی می‌دانند که تصمیمات رئیس دولت، قطعی و بی‌چون و چراست؛ زیرا نظام پشتیبانی و امکان کاربرد زور، مایه ی تضمین سرسپردگی قوه ی قانونگذاری و احزاب سیاسی، تفسیر جانبدارانه از قانون اساسی و پیروزی‌های انتخاباتی می‌شود (گلدستون، ۱۳۸۵: ۱۱۱). روند نوسازی پهلوی به دلیل این که در یک سیستم اقتدارگرایی پاتریمونیالیستی اعمال می‌شد و نوسازی خود را بدون اعمال در ابعاد سیاسی و جامعه مدنی تقلید نموده بود؛ موجب بر هم خوردن تعادل روانی و اجتماعی اقشار متوسط و پایین جامعه گردید. پهلوی دوم با درآمدهای قابل توجه نفتی و عزمی جدی برای مدرن سازی نظام اقتصادی، علمی، عمرانی و مدنی، گام‌های مهمی حتی به مقیاس های زمان خود در دهه های

۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی در سطح منطقه ای و کشورهای در حال توسعه برداشت. اما به دلیل عدم تصمیم‌گیری جمعی و حرکت در مسیر اجماع‌سازی، مجدداً از سال ۱۳۴۸ به بعد، مدیریت و تصمیم‌گیری در کشور به صورت تک نفره موجودیت پیدا کرد. بدین ترتیب برنامه‌های مدرنیزاسیون شاه، شامل تحول در فرهنگ استبدادی با مدرن‌سازی عمرانی در تناقض قرار گرفت و بحران‌ها بر روی هم انباشته شدند. ماهیت نوپاتریمونیال حکومت پهلوی کارکرد دو نهاد ارتش و دیوانسالاری را تحت تاثیر خود قرار داد. تمرکز قدرت در دستان پادشاه، به شخصی شدن قدرت می‌انجامید به این ترتیب نهادهای دیوانسالاری و ارتش را به ابزار فرمان‌های وی مبدل کرد. در عین حال حامی پروری و خویشاوندگرایی در نظام دیوانسالاری که خود از عوامل فساد بود سبب انحصار موقعیت‌ها و امتیازات اقتصادی برای محدود حلقه افراد مرتبط با خاندان حاکم شده بود. وجوه اشتراک سیاسی پهلوی اول و دوم همراه با تداوم الگوهای گذشته، باز تولیدکننده مناسبات فرهنگ پاتریمونیالیستی دوره قاجار در قالبی مدرن بود (مصلی نژاد، ۱۳۹۲: ۷۵). در ادامه به نقش نوپاتریمونیالیسم پهلوی بر کژکارکردی نهادهای مدرن ارتش و دیوانسالاری می‌پردازیم.

استفاده از منابع عمومی بر مبنای سلطه فردمحور

در رژیم نوپاتریمونیال وفاداری مبتنی بر ترکیبی از فساد به مفهوم استفاده نامحدود حاکم و وابستگیان به وی از منابع عمومی و نیز هراس از مجازات استوار است (Sand brook, ۱۹۸۵: ۸۹). استقرار حکومت رضاپهلوی با حذف نخبگان و روشنفکران مستقل و جایگزینی آنها با افرادی مطیع و منفعل صورت گرفت و فردمداری را به عنصر معرف این رژیم بدل کرد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۴۱۸-۴۲۴). نخبگان سیاسی ایران دوره پهلوی بنابر براهینی مانند عدم گردش نخبگان، فقدان قانون، خصلت خودکامگی و وابستگی به حکومت عمدتاً ناکارآمد بودند (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۷۵). دولت با وابسته کردن مالی نخبگان به خود، آنها را به محافظه کاری واداشته و توانایی هرگونه عمل انتقادی را از آنان سلب نمود. رابطه حامی پرورانه میان حاکم و اتباع ویژگی محوری دولت پاتریمونیال سنتی است. این ویژگی در دولت نوپاتریمونیال در صورت تبدیل بنیان‌های مدرن حکمرانی، به ابزار دست حاکم و خاندان ظاهر می‌شود. الگوی مذکور که کلیتالیسم (clientelism) یا حامی پروری خوانده

می شود اشاره به نوعی تبادل نابرابر اقتصادی-سیاسی است. در کلیتالیسم به جای احزاب واقعی یا دیگر گروه های سیاسی آشکار که عامل انتقال مطالبات مردمی به حکومت اند، باندها و گروههایی شکل می گیرند که نوعی رابطه تبادل برقرار می کنند. در این جا پاترون (حامی) با دادن منابع اقتصادی، که از تصاحب قدرت نصیب اش شده است، به مشتریان (Clientele) حمایت آنها را جلب می کند. این تبادل روابط، غیررسمی و فرا قانونی و عمدتا درون گروهی است (علمداری، ۱۳۷۷: ۱۱). طبیعی است که در این نظام، فساد جای رشد بسیار دارد، زیرا روابط پنهانی و نبود نظارت قانونی و همچنین نبود نظارت همگانی که حاصل مشارکت گسترده است، محرک فسادند. نظام اداری و سیاست در اختیار شخص شاه بود و از آن برای منافع خود بهره می برد. املاکی که رضاشاه در دوران سلطنت از طریق تصرف به دست آورده بود، خارج از حساب و کتاب بود. علاوه بر این، بخش عمده ای از صنایع هم در اختیار خاندان سلطنتی و شخص رضاشاه بود. تصرف مایملک دستگاه حکومتی از خصوصیات رژیم های نوپاتریمونیال است. در دوره پدر و پسر هر دو، با افزایش قدرت شاه، کسانی که نیرومندتر و مرفه تر، اما همچنین وابسته تر و مطیع تر بودند، افسران ارتش بودند. قدرت و امتیازات افسران ارتش به طور قابل ملاحظه فراتر از حقوق و شرایط فوق العاده مطلوب آنها بود. یونیفورم نظامی آنها، که معمولا در مکان های عمومی می پوشیدند، اقتدار فوق العاده ای به آنها می بخشید و آنها می توانستند در ارتباطات هر روزه، مردم عادی را مرعوب کنند. سازمان های نظامی نیز می توانستند هرگاه برای مقاصدشان مناسب بود به اموال خصوصی (به ویژه زمین های شهری) دست اندازی کنند. با وجود این هرچند که پرسنل و سازمان های نظامی در رابطه با مردم عادی قدرتمند بودند، در مورد مسایل مربوط به وظایف و فعالیت های حرفه ای خود بی قدرت بودند. در اینجا تصمیم گیری حتی متمرکزتر از مسایل غیر نظامی بود، و تصمیم گیرنده اصلی شاه بود، که حتی فعالیت های عادی و پیش پا افتاده ای مانند حرکت دادن یک ستون نظام یک پادگان به پادگانی دیگر باید اجازه صریح او کسب می شد. او شخصا مسؤل کلیه خریدهای تسلیحاتی بود، او همه انتصابات و ترفیعات نظامیان ارشد و ستادکل را تصویب می کرد، و رؤسای نیروهای مسلح قسمت ها و عملیات موظف بودند مستقیما به او گزارش بدهند، هیچگونه زنجیره فرماندهی عادی

وجود نداشت، همه چیز فقط به شاه بستگی داشت. بدین سان نیروهای مسلح از لحاظ فنی ضعیف و وابسته بودند و هرگاه شخص فرمانده عالی دچار مشکل می شد با در خارج از کشور بود نمی توانستند به گونه ای مؤثر عمل کنند.

نگرش شخص رضاشاه نسبت به فساد اداری، دست کم در مقایسه با پسرش، نگرش خاصی بود. او در این زمینه بسیار سختگیر بود و کمترین فساد اداری را هرگاه که دیده می شد تحمل نمی کرد. اما در همان حال خود وی با دست اندازی پیوسته به اموال عمومی و خصوصی ثروت بسیاری گردآوری کرد. ضرب المثل معروفی وجود داشت که شاه به هیچکس غیر از خودش اجازه دزدی نمی دهد. با وجود این، فساد اداری قابل ملاحظه ای وجود داشت، تا آنجا که بسیاری از سیاستمداران و مقامات دولتی در اختلاس و همچنین فروش و خرید پست های او شرکت داشتند؛ این فساد به سلسله مراتب پائین اداری و نظامی گسترش می یافت. در رژیم محمدرضاشاه، شرایط متفاوت اقتصادی و سیاسی به سطوح متفاوت و شدت متفاوت فساد اداری منجر شد. در سال های ۳۲-۱۳۲۰ اختلاس و رشوه خواری گسترده تر شد، اما استمرار فقر و گشایش نسبی فضای سیاسی محدودیت هایی ایجاد می کرد. بین سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ جریان پیوسته افزایش درآمدهای نفتی (اگرچه هنوز خیلی زیاد نبود)، کمک های خارجی، و رشد دیکتاتوری، فساد اداری را گسترده تر و شدیدتر کرد، رشد اقتصادی دهه ۱۳۴۰ به همراه ظهور نظام سلطانی وضع را بدتر کرد، و درآمدهای نفتی عظیم دهه ۱۳۵۰ به علاوه اوج گیری نظام سلطانی سطح فساد را به میزانی بی سابقه افزایش داد. در حکمرانی پاتریمونیال، توانمندی مالی به حاکم و خاندان او اجازه می داد تا به جای اتکا به دیوانسالاری دولت، دست به خرید وفاداری افراد بزنند. در نتیجه ساختار سیاسی عصر پهلوی، به گونه ای بود که همه قدرت ها در نهایت به شاه ختم می شد. این ساخت متمرکز قدرت به ناکارایی نهادهای مدرن نظیر نهاد انتخابات، احزاب، مجلس و... در پاسخگو کردن حکومت منجر شد. در همین راستا ایران دارای یک رژیم نوپاتریمونیال کلاسیک بود به گونه ای که شاه دیکتاتوری یکه سالار شمرده می شد که با گذشت زمان مستبدتر می شد. او از دولت سواستفاده می کرد تا خود، خانواده و گستره ای از مقامات دولتی را ثروتمند سازد. همان گونه که فرخ مشیری (۱۹۹۱) اشاره

می‌کند تا اواخر دهه ۱۹۷۰ فساد در خاندان سلطنتی به حد غیرقابل‌باوری رسیده بود به طوری که اشرف، خواهر شاه، در قاچاق بین‌المللی مواد مخدر مشارکت داشت (۹۰: ۲۰۱۵, Sanderson).

شخصی سازی قدرت از طریق نهادهای مدرن حکمرانی

نوپاتریمونیالیسم پهلوی با عدم اعتنا به استقلال نهادهای برآمده از دولت-ملت سازی مدرن آنها را به ابزار شخص حاکم و خاندان او بدل کرد (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۲۸-۳۵). این امر از طریق تحکیم مناسبات حامی پرورانه ای صورت گرفت که با دیوانسالاری عقلایی و ساختار دولت مدرن در تعارض بود. ارتش اصلی ترین ساختار مدرنی است که با این تجربه روبه رو شد، چرا که در حکومت پهلوی به عنوان مهم ترین بنیان مورد اتکای دربار باقی ماند (هالیدی، ۱۳۵۸: ۷۳-۷۲). حکومت رضاشاه شکل فردی داشت، یعنی خود را پایبند هیچ قانون یا نهادی نمی دانست. در این جا قانون نبود که معیار عملکرد حکومت به حساب آید، بلکه رأی پادشاه بود که ملاک قانون و قانونی بودن محسوب می شد. عدم محبوبیت مردمی، ضعف همبستگی اجتماعی و تهی شدن ارتش از سیاست در ایران موجب اتکای بیشتر آن به شاه و بدل شدن آن به دنباله ای از دربار شد (توفیق، ۱۳۸۵: ۱۰۲-۱۰۳). ارتش به دلیل ترکیب ساختاری مدرن در عین وفاداری به دربار، نمونه ای خاص در جهان سوم به شمار می رفت (هالیدی، ۱۳۵۸: ۸۲-۷۲). دیوانسالاری دیگر نهاد مقوم روابط حامی پرورانه در نظام نوپاتریمونیال است. دیوانسالاری در کارکرد مدرن خود؛ گسترش اقتدار دولت مرکزی بر مناطق پیرامون است، اما در نظام نوپاتریمونیال از طریق درونی سازی مناسبات حامی پرورانه، به ابزاری برای شاه و دربار بدل می شود. این استحالته هم به مفهوم جلب وفاداری برای دولت از مسیر بخشیدن جایگاه بود و از سوی دیگر نفوذ شاه و دربار را از طریق سازوکارهای حامی پرورانه تثبیت می کرد. در نظام نوپاتریمونیال، نهادهای دموکراتیک مانند پارلمان، حزب و انتخابات گرچه ممکن است وجود داشته باشند و در ظاهر به قوانین اساسی احترام گذاشته شود، اما کیفیت و کارکرد آن کاملاً صوری است. این رژیم ها ممکن است انتخابات متعددی برگزار کنند یا اجازه تأسیس حزب مخالف را بدهند، اما دستکاری در روند انتخابات و فرمایشی بودن حزب مخالف، وجهی غالب دارد (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۴۵). رضا شاه چارچوب تشریفاتی نظام پارلمانی را از بین نبرد و گاه خود را

پادشاه مشروطه می‌خواند. اما در دوران سلطنت او نظام حزبی و رقابت احزاب که از بنیاد های نظام مشروطه پارلمانی است در ایران پا نگرفت. یگانه تجربه حزبی در روزگار او تاسیس حزب ایران نو (طرفدار رضا شاه) در سال ۱۳۰۶ بود که سه ماه بیشتر دوام نیاورد. وی به گونه ای روشمند جایگاه مجلس و نمایندگان آن را با دخالت خود تنزل داد. امری که در دهه ۴۰ توسط محمد رضا شاه پیگیری شد. وضعیت خاص انتخابات مجلس شورای ملی از دوره ششم تا سیزدهم را می‌توان مثال این وضعیت دانست. در دوره محمدرضا شاه نیز وی علاوه بر تداوم سنت پدر خود در مورد انتخابات، برای دموکراتیک تر جلوه دادن نظام خود به سیستم دو حزبی متوسل شد. همچنین بعد از اجرای برنامه انقلاب سفید، وضعیتی بر کشور حاکم شده بود که محمدرضا شاه وجود بازرسی شاهنشاهی را برای کنترل بیشتر جامعه و اشراف بر مسائل داخلی ضروری می‌دانست (زندیه، آدینه وند، ۱۳۹۵: ۷۹).

کارکرد دربار در جایگاه دولت مدرن

از وجوه ممیزه حکومت نوپاتریمونیال، موقعیت کلیدی دربار است. در حالی که قانون اساسی مشروطه، موقعیت دربار را به جایگاهی سمبلیک تنزل داده بود، سازمان یابی شالوده مدرن دولت پهلوی پیرامون دربار مبین تلفیق قدیم و جدید در ساخت دولت مدرن است. هانتینگتون، شیوه عملی یا سازمانی را مستقل توصیف می‌کند که چنان رشد یافته باشد که دیگر تنها بیانگر مصالح شخص یا گروه خاصی نباشد (بدیع، ۱۳۷۶: ۸۳). از این منظر، وزارت دربار را باید سازمانی غیر مستقل و تابع شخص شاه برشمرد. بدین ترتیب، بسط این نهاد سنتی در دوران رویاپردازی برای نوسازی کشور، نشان از رغبت شاه به تمرکز و شخصی سازی هرچه بیشتر قدرت بود. در این شرایط وزیر دربار نیز، به عنوان اهرم شاه، دارای استیلا بود (آغایلی و دهقان نژاد، ۱۳۹۳: ۱۶). نخستین تلاشها با مدیریت عبدالحسین تیمورتاش صورت گرفت. وی کوشش کرد تا این نهاد را به عنصر محوری دولت نوپدید بدل سازد (شیخ الاسلامی، ۱۳۷۹: ۹). چنین امری در حکومت محمد رضا شاه بر عهده اسدا... علم بود. ترکیب فرد محوری و مرکزیت دربار، نهادهای مدرن شامل ارتش و دیوانسالاری را تحت سیطره خود قرار می‌دهد و عملاً آنها را در مسیر اوامر و مطامع حاکم قرار می‌دهد. با مذاقه در اتفاقات دوران پهلوی دوم، تنش چشمگیری میان وزیر دربار و برخی از دیگر

کنشگران عرصه سیاست، مانند نخست وزیران مستقل، به چشم می خورد. در تحلیل این وضعیت، باید به چند نکته توجه کرد؛ در جامعه سیاسی ایران، اجرای اصلاحات و نوسازی به تمرکز قدرت احتیاج داشت؛ از سوی دیگر، این جامعه سنتی متمرکز هر چه مدرن تر شده، در مطابقت با فراگرد گسترش مشارکت سیاسی که از پیامدهای نوسازی بود با دشواری بیشتری مواجه می شد (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۵۸). بنابراین، یکی از علل ایجاد تنش میان شاه و نخست وزیرانی چون مصدق، تمایل شاه به ایجاد نوسازی و تمرکز قدرت سیاسی، توأم با یکدیگر بود. همه اینها به مفهوم تغییر ماهیت دربار از نهادی صرفاً تشریفاتی و مبدل شدن آن به نهادی اقتصادی - سیاسی بود که در مرکز سیاست ایران قرار داشت و پیوند با آن به معنای حضور و موفقیت در صحنه سیاسی و اقتصادی نیز بود. (کاظمی، ۱۳۹۵: ۴۴۵).

نتیجه

پژوهش حاضر کوشید با عنایت به وجه ساختاری رژیم پهلوی تاثیر نوپاتریمونیالیسم را بر دو نهاد دولت مدرن، ارتش و دیوانسالاری، بررسی کند. در تحلیل وبری از دولت، دولت سنتی ایران دولتی فرد مدار، مبتنی بر سلسله سالاری و سیطره مناسبات حامی پرورانه حاکم و دربار بود که استمرار خود را از طریق مجموعه ای از مناسبات سیاسی مطابق با روحیات نظام پاتریمونیال پیگیری می کرد. دولت رضاشاه بعنوان یک دولت متمرکز نوساز با اختیارات کامل و مطلق طیف وسیعی از اصلاحات را به اجرا در آورد و در واقع بنای ایران نوین را پی ریزی نمود. این دولت اگرچه از نهادهای نوینی چون ارتش و دیوانسالاری بهره می برد، اما تثبیت سازوکارهای حامی پرورانه، اصلی ترین ویژگی رژیم پهلوی به عنوان یک نظام نوپاتریمونیال بوده اند. از همین منظر، سازوکارهای حامی پرورانه رژیم پهلوی، با شخصی سازی دولت و دیوانسالاری وابسته به آن توسط حاکم و خاندان او تحقق می یافت؛ به گونه ای که پهلوی ها کوشیدند از دیوانسالاری دولتی به صورت توزیع رانت و به عنوان ابزار شخصی در خدمت مناسبات حامی پرورانه موردنظر خود بهره ببرند. روند فوق در دوره محمدرضا شاه پهلوی خصوصاً پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۴۲ تا وقوع انقلاب سال ۱۳۵۷ ادامه یافت. تقرب به شاه و اطاعت از وی متضمن امتیازات بود و مخالفت با وی سرکوب را در پی داشت.

از همین روست که در این دوره ارکان حکومت، یعنی نظامیان، نظام اداری و درباریان از امتیازات حکومت برخوردار بودند و حکومت نیز توسط آنها اعمال قدرت می‌کرد. در نظام پهلوی، حکومت ساختار مطلقه‌ای داشت که در آن نظامیان به عنوان حامی و پشتیبان قدرت سیاسی و ابزاری برای تحقق اهداف حکومت، اعتبار و جایگاه بالایی داشتند. به همین جهت، نوعی رابطه میان قدرت سیاسی و ارتش در ایران شکل گرفت که خاص نظام‌های سلطانی (نوپاتریمونیالی) است. از همین منظر، اگرچه نظامیان قدرت زیادی داشتند اما قدرت شاه و تسلطش بر ارتش مانع استقلال عمل آن در امور حرفه‌ای نظامی بود. مهمترین نتیجه این وضعیت، تغییر کارکرد ارتش از یک نهاد نظامی حافظ مملکت به ساخت وفادار حامی نظام پادشاهی بود؛ به گونه‌ای که ترفیع درجه و ارتقا در ارتش مبتنی بر میزان وفاداری نظامیان به نهاد سلطنت بود. در تحلیل نهایی، ترکیب ویژگی نوپاتریمونیالیستی دولت‌های پهلوی با ساختارهای مدرن وارداتی از غرب به تغییر ماهیت و کارکرد این ساختارها منجر شد. نوسازی ساختاری، ضمن تقویت ساخت دولت در برابر جامعه، نفوذ حاکم و تبار وی را بر دولت و جامعه تعمیق می‌کرد. این روند نیازمند ثروت اندوزی فرمانروا جهت مهیا ساختن منابع جهت حامی پروری و قرار گرفتن حاکم و دربار او در راس ساختار دولت جهت تضمین تعلق نهادها و کارگزاران به تبار حاکم است. نوپاتریمونیالیسم پهلوی در فقدان طبقات مستقل و نیرومند بعنوان پایگاه اجتماعی و نیز ضعف مالکیت خصوصی بر نهادهای مدرن اثر گذاشته و آنها را قلب ماهیت می‌کردند. بدین ترتیب امتزاج ویژگی‌های پادشاهی سنتی با وجه نوپاتریمونیالیسم پهلوی در ساختار نهادهای مدرن آنها را از کارویژه‌های اصلی خود دور ساخت و به تضعیف قابلیت‌های نهادهایی چون دیوانسالاری و ارتش انجامید.

فهرست منابع و مطالعات

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۸)؛ / *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه: حسن شمس‌آوری، تهران: نشر مرکز.

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹): تاریخ ایران مدرن، ترجمه: محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشرنی.
- اتابکی، تورج (۱۳۹۸): تجدد آمرانه (جامعه و دولت در عصر رضا شاه)، تهران: ققنوس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۲): تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۵۷-۱۳۳۰: تهران: سمت.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶): نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، تهران، نشر قومس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹): تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، جلد دوم، تهران: نشر سمت.
- آغایلی، امیر (۱۳۹۳). «بررسی و تحلیل ماهیت و نقش سیاسی وزارت دربار در عصر پهلوی دوم»، مجله پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید سال ۶، شماره سوم.
- افشار، محمود (خرداد ۱۳۰۴) مطلوب ما؛ وحدت ملی ایران، آینده، ش ۴
- آوری، پیتر (۱۳۷۲): سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت کمبریج، ترجمه: عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- اوتاوی، مارینا (۱۳۸۶). گذار به دموکراسی یا شبه اقتدارگرایی، ترجمه سعید میر ترابی، تهران: نشر قومس.
- باریز، جولیان (۱۳۶۳). اقتصاد ایران ۱۹۷۰-۱۹۰۰، تهران: سازمان برنامه
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶): جامعه‌شناسی سیاسی؛ چ ۱۴، تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰): موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام نو.
- بدیع، برتران (۱۳۷۶): توسعه سیاسی، ترجمه: احمد نقیب زاده، تهران: قومس
- بوردیو، پیر (۱۳۸۱): نظریه کنش: دلایل عملی و انتخاب عقلانی، ترجمه مرتضی مردیپا، تهران: نقش و نگار.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۸۵). مدرنیسم و شبه پاتریمونیالیسم، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره هفتم، شماره ۱۱.
- خلیلی خو، محمدرضا (۱۳۷۳) توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه، تهران: جهاد دانشگاهی.
- فرزادپور، سعید (۱۳۹۰). «بررسی مقایسه‌ای انقلاب اسلامی ایران و انقلاب مصر»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، تابستان شماره مسلسل ۸۸، شماره دوم.
- قدیمی، ذبیح‌الله. تاریخ ۲۵ ساله ارتش شاهنشاهی ایران، (بی جا: بی نا، بی تا) ص ۴۵.
- زهیری، علیرضا (۱۳۸۱) انقلاب اسلامی و هویت ملی، تهران: انجمن معارف.
- زندیه، حسن، آدینه‌وند، مسعود (۱۳۹۵). بررسی عملکرد سازمان بازرسی شاهنشاهی در دوره اول حیات سازمان (۱۳۳۷-۱۳۵۱ش)، مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، دوره ۱۰، شماره ۱۸، بهار و تابستان، صص ۶۵-۹۲.
- سریع القلم، محمود (۱۳۹۷) اقتدارگرایی ایرانی در عهد پهلوی، چاپ اول، تهران، نشر گاندی.

- سردار آبادی، خلیل الله (۱۳۹۵) دولت مطلقه مدرن و عدم شکل‌گیری توسعه سیاسی در ایران در: دولت مدرن در ایران، قم، دانشگاه مفید.
- شهبابی، هوشنگ، و خوان، لینز (۱۳۸۰): نظام‌های سلطانی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: شیرازه.
- شیخ الاسلامی، جواد (۱۳۷۹). صعود و سقوط تیمور تاش، تهران: توس.
- علمداری، کاظم (۱۳۷۷)، حامی پروری: مشخصه قدرت سیاسی، مجله ایران فردا، شماره ۴۴، ص ۱۱.
- کاظمی، حجت (۱۳۹۵) نوسازی نهادی در پادشاهی سنتی و شکل‌گیری رژیم نوپاتریمونیال، مجله سیاست، دوره ۴۸، شماره ۲.
- کرونین، استفانی (۱۳۷۷) ارتش و حکومت پهلوی در ایران، ترجمه غلامرضا بابایی، تهران: خجسته.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۳) رضا شاه و تناقضات نوسازی ارتش ایران، در: رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ویراسته استفانی کرونین، ترجمه: مرتضی ثاقب فر، تهران: جامی.
- کدی، نیکی آر (۱۳۸۵) ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان (۱۱۷۵-۱۳۰۴)، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، چاپ دوم، تهران: زمستان.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۹). دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۵). استبداد دمکراسی و نهضت ملی، تهران: نشر مرکز.
- گراهام، رابرت (۱۳۵۸). ایران: سراب قدرت، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران: کتاب سحاب.
- گلدستون، جک (۱۳۸۵). مطالعات نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها. ترجمه: محمدتقی دلفروز، تهران: کویر، ۱۳۸۵، ص ۱۱۱.
- مصلی نژاد، عباس (۱۳۹۲). سیاستگذاری ساختار قدرت در ایران، تهران: موسسه انتشارات دانشگاه تهران
- وبر، ماکس (۱۳۹۳): اقتصاد و جامعه؛ ترجمه عباس منوچهری و دیگران؛ تهران: مولی.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۲): انقلاب اسلامی به روایت رادیو بی بی سی، تهران: طرح نو.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ تهران: نشر علم.
- هالیدی، فرد (۱۳۵۸). دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه: فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: نشر امیر کبیر.
- یکرنگیان، میرحسین (۱۳۸۴): سیری در تاریخ ارتش ایران از آغاز تا پایان شهریور ۱۳۳۰، تهران: انتشارات خجسته.

References

- Brownlee, Jason (۲۰۰۲), And Yet “They Persist: Explaining Survival and Transition in Neo patrimonial Regimes”, **Studies in Comparative International Development**, Fall, Vol. ۳۷, No. ۳, pp. ۳۵-۶۳.
- Eisenstaedt, Shmuel (۱۹۷۳), **Traditional patrimonialism and modern neopatrimonialism**, London: Sage Publications.
- Ratton, Michael and Nicolas Van de Walle (۱۹۹۴) **New-patrimonial Regimes & Political Iran Transtations in Africa**. World Politics, No. A۶, July.
- azimi, Fakhreddin (۲۰۰۸). **The quest for democracy in Iran: a century of struggle**.
- Erdmann, Gero and Engel, Ulf (۲۰۰۶), **Neopatrimonialism Revisited–Beyond a Catch-All Concept**, German Institute of Global and Area studied (GIGA), Working paper.
- Erdmann, Gero and Engel, Ulf (۲۰۰۷), “**Neo patrimonial ism Reconsidered: Critical Review and Elaboration of an Elusive Concept**”, Commonwealth & Comparative Politics, Vol. ۴۵, No. ۱.
- Goodwin, Jeff &. Skochpol, Teda (۱۹۸۹) **Explaining Revolutions in the Contemporary Third World**, Politics & Society, ۱۷, No ۴.
- Lewis, David (۲۰۱۲), “**Understanding the Authoritarian State: Neopatrimonialism in Central Asia**”, Brown Journal of World Affairs, Vol. XIX, No. ۱.
- Nawaz, Farzana (۲۰۰۸), **Corruption and resource distribution in neo patrimonial systems**, U۴ Expert Answer Report.
- Sanderson, Stephen K. (۲۰۱۵), **Revolutions; a Worldwide Introduction to Political and Social Change**, New York: Routledge.
- Snyder, Richard (۱۹۹۲), “**Explaining Transitions from Neo patrimonial Dictatorships**”, Comparative Politics, Vol. ۲۴, No. ۴.
- Nehme, Adib, (۲۰۱۶), “**The Neopatrimonial State and the Arab Spring**”, **Isaam Fares Institute for Public Policy and International Affairs**, American University of Beirut, Beirut, June.
- Scott, J. (۱۹۹۰). **A Matter of Record, Documentary Sources in Social Research**. Cambridge: Polity Press.